

شهید علی دیودل



ازتبار علی

سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۴۷/۱۱/۲۳
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۶/۱۲/۲۸
محل شهادت	سومار
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز زمینی ارتش
شغل	—
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	بrazجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا والله عليه فمنهم من قضي نحبه ومنهم من ينظروا ما بدلوا تبدلا .

شهید علی دیودل سرباز پاک باخته انقلاب اسلامی فرزند محمد متولد ۱۳۴۷ که در روستای جم تنگ در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود. وی در همان کودکی با فقری که داشتند با سختی و مشکلات زندگی آشنا شد و در سن ۶ سالگی تحصیلات خود را آغاز کرد و توانست در همان روستا دوره ابتدایی خود را با موفقیت به پایان برساند و به دوره راهنمایی راه یابد و از آنجا ئیکه دوره راهنمایی در روستای خود نبود با تلاش و کوشش خودش به روستای دشتی شبانکاره و کره بند رفت تا بتواند این دوره را به پایان برساند ولی چون نتوانست این دوره را به اتمام برساند و در کنار پدر پیر و سالخورده اش به کار و کوشش مشغول شد تا بتواند زندگی ساده خود و خانواده اش را تامین نماید. از همین سنین نورایمان در اعمال کودکانه و نوجوانیش بخوبی روستا دل می سوزاند و همکاری لازم را با تمام افراد روستا داشت. و هر کس به او فرمانی می داد یا کاری محول می کرد بطور احسن آنرا به اتمام می رساند و همیشه در چهره او جز صفا و صمیمیت چیز دیگری نبود و با همین رفتار نیکو و اعمال صالح همه را مجذوب خود کرده بود تا اینکه توانست به سنی برسد که به فطرت پاک خویش رجوع کند و از عقل خویش کمال استفاده مثبت را نماید و حقانیت های زمان را به چشم خود ببیند و راه جدید و نوین خود را آغاز کند و نسبت و به تمام پدیده های اطرافش احساس مسئولیت نماید اینجا بود که به تمام مسائل مادی و دنیوی پشت پا زد و اجازه به خود داد که به هر این موقع حساس با پدر رنج دیده و زحمت کشیده خود مسئله بزرگی چون شهادت را مطرح کند که ای پدر عزیز و مهربان در این شرایط احساس زمانی که من با تمام وجودم وضعیت تو را درک می کنم که تو احتیاج زیادی به من داری می خواهم دین خود را نسبت به اسلام و این انقلاب که نجات دهنده اسلام و ناجی مردم است ادا کنم و با خون خود این نهال اسلام را آبیاری کنم. و خط سرخ سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) را ادامه بدهم و زندگی با سعادت و شرافتمندانه را انتخاب کنم تا اینکه با اجازه پدرش عازم جبهه حق علیه باطل شد و از آنجائیکه دوره آموزشی بسیج را به مدت یک ماه در پادگان آموزشی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی دشتستان دیده بود توانست با کمال شجاعت و شهامت همکاری لازم را با رزمندگان اسلام بکند و با موفقیت کامل برگردد و هر وقت بر می گشت با دنیایی از اخلاص و تواضع به سوی روستا می شتافت و با سخنان دلپذیرش دوستانش را تشویق می کرد تا در تمام صحنه ها حاضر باشند و اجازه به دشمن ندهند که بخواهد کوچکترین حرکتی علیه نهال اسلامی انجام دهند تا اینکه دوره مقدس سربازی فرا رسید و با یک عشق و علاقه خاصی در روز ۱۸/۵/۶۶ بسوی این دوره مقدس حرکت کرد و دوران آموزشی خود را در پادگان صفر پنج کرمان به اتمام رسانید و بعد از پایان این دوره به منطقه سومار عازم شد و به مدت چند ماه با متجاوزین بعثی به نبرد پرداخت تا اینکه در عملیات بیت المقدس ۴ در تاریخ ۲۸/۱۲/۶۶ بدست بعثی و نوکران شرق و غرب به درجه رفیع شهادت نائل آمد. روحش شاد و راه خونین مستدام باد.

مصاحبه

مصاحبه با مادر شهید علی دیودل :

هر موقع که می آمد تا من مشغول طبخ غذا هستم به من کمک می کرد حتی گاهی اوقات می گفت برو خودم آشپزی می کنم حتی اگر می دید حیاط یا اتاقها نیاز به جارو کردن دارد بدون اینکه به او بگویم شروع به جارو کردن می کرد شهید بسیار مهربان و فداکار بود سال ۶۵ که سیل چند روستا را فرا گرفته بود چند نفر از از دوستانش را جمع کرد و دسته جمعی کمک سیل زدگان شتافتند . و با قایق مردم و اموالشان را نجات می داد یادم است وقتی می خواست برود جبهه به علت نگرانی که داشتم سعی نمودم مانع رفتن او شوم به شهید گفتم چرا دیگر دوستان تو نمی روند خطرناک است می ترسم سعی کن نروی در جوابم گفت مادر جان من برای دفاع از ناموس و کشورم می روم من باید با دشمن بجنگم تا پا به خاک کشورم نگذارند . و وطنم را نتوانند از ما بگیرند دفعه آخری که به جبهه رفت عجیب بود از همه رفته بود خدا حافظی کرده بود حتی به همسایگان گفته من می روم به جبهه دیگر بر نمی گردم و مرا حلال کنید و تا می توانید از مادرم مواظبت کنید.

خاطرات

بسم رب الشهداء

خاطره ای از هم‌رزم شهید علی دیو دل :

در جبهه سومار با عراق درگیر شدیم علی تیربار چی بود. یک گروهان ۳۰۰ نفری بودیم آنقدر جنگدیم تا اینکه مهمات تمام کردیم دشمن کم کم ما را در محاصره خود قرار داد و ما هم نمی توانستیم از خاکریز بیرون بیاییم در همین علی کمی سرش را بلند تا از پشت خاکریز موقعیت را ببیند ولی ناگهان گلوله ای به چشمش خورد و علی نقش بر زمین گشت چند ساعتی هم شهید زنده بود و در خون خودش می غلطید و چون ما نمی توانستیم به عقب برگردیم جسد شهید هم تا دو روز در خاکریز ماند تا اینکه از محاصره دشمن آزاد شدیم و شهدا را به پشت خط مقدم منتقل کردیم .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران